

نظریه‌ها در باب چیستی صدق (با تأکید بر دیدگاه استاد مطهری)

ولی‌الله عباسی - قم

تعریف رایج و مشهور معرفت، «باور صادقِ موجه^۱» است. بر این اساس معرفت گزاره‌ای^۲ دارای سه مؤلفه: باور، صدق و توجیه می‌باشد. در این میان تحلیل و صورتبندی مفهوم «صدق» یکی از مسائل اصلی معرفت‌شناسی است که نظریه‌های متعددی درباره آن بیان شده است. البته این بدان معنا نیست که فقط معرفت‌شناسی به این موضوع می‌پردازد. معرفت‌شناسی بیشتر به همین خاطر به این موضوع می‌پردازد که صدق از مؤلفه‌های اساسی مفهوم معرفت است. بی‌تردید مؤلفه صدق کلیدی‌ترین نقش را در پی‌ریزی مفهوم معرفت دارد و شاید بدون آن اساساً نتوان مفهوم واضح و درستی برای معرفت در نظر گرفت. شاهد بر این مطلب، تأکید همه تحلیل‌ها در باب مفهوم معرفت بر مؤلفه صدق است. اما ظاهراً پیش از معرفت‌شناسی، بسیاری از پژوهندگان مباحث فلسفی، با مفهوم صدق در منطق آشنا شده‌اند. استدلال یکی از مهمترین موضوعات منطق است. با این همه، اگر چه مفهوم صدق برای منطق مفهوم بنیادین محسوب می‌شود، نظریه‌پردازی درباره چیستی صدق در منطق انجام نمی‌گیرد. اما دقیقاً فلسفه منطق نظریه‌پردازی (philosophy of logic) از همین رهگذر با موضوع صدق و در باب چیستی آن ارتباط می‌یابد. زمینه دیگری که در آن دربارهٔ تئوریهای می‌باشد.^۳ صدق بحث می‌شود، منطق فلسفی^۴ یکی دیگر (philosophical logic) علاوه بر اینها از دانش‌هایی که موضوع صدق را مورد بحث و بررسی قرار داده، فلسفه زبان است.^۵

(philosophy of a language)

این شرط تحلیل معرفت (یعنی شرط صدق) هیچ اعتراضی جدی بر نینگیخته است. در عوض بحث و مجادله بر سر این سؤال متمرکز شده است که صدق چیست؟ این سؤال در این ارتباط است که منشأ صدق چیست؟ نه اینکه راه‌های پی بردن به آنچه صادق است، چیست؟^۶ پاسخهای متنوع دست کم از سه رویکرد نشأت می‌گیرد: ۱- صدق به معنای مطابقت (یعنی همخوانی، از یک نوع معین میان یک گزاره و یک

وضعیت واقعی)، ۲- صدق به معنای انسجام (یعنی همبستگی یک گزاره با سیستم معینی از گزاره‌ها) و ۳) صدق به معنای ارزش معرفتی عملی (یعنی سودمندی یک گزاره در به دست آوردن اهداف خاص).^۷ این سه دیدگاه، مهمترین تئوریهای ماهیت صدق‌اند که امروزه برای خود هوادارانی دارند.

۱- نظریه انسجام‌گرایی

انسجام‌گرایی (coherence) در معرفت‌شناسی دو کار برد متفاوت دارد و نباید میان این دو خلط کرد: «نظریه انسجام‌گرایی ناظر به توجیه»، و «نظریه انسجام‌گرایی ناظر به صدق». در توضیح تمایز میان این دو باید گفت که نظریه انسجام در باب توجیه معرفتی بیشتر به حوزه گزاره‌ها تعلق دارد و درباره واقعیت عالم دیدگاهی ارائه نمی‌کند. اما نظریه انسجام در باب چیستی صدق به واقعیت نظر دارد و در اکثر موارد منکر وجود واقعیت فراذهنی می‌شود. رابطه این دو اعم و اخص مطلق است. بعضی تائیلان به انسجام‌گرایی ناظر به صدق باید در ساحت توجیه نیز قائل به انسجام‌گرایی باشند، اما کسانی که به انسجام در توجیه معتقدند، نباید لزوماً در حوزه ماهیت هم قائل به انسجام‌گرایی باشند، می‌توانند اساساً در باب واقع حکمی ابراز نکنند. به عبارت دیگر، صدق ناظر به مقام ثبوت است و توجیه به مقام اثبات نظر دارد. صدق وجه‌ای عینی دارد و توجیه جنبه درونی میان گزاره‌هاست، و لذا انسجام‌گرایی در صدق تلاشی است در جهت ماهیت و چیستی صدق، اما انسجام‌گرایی در توجیه بر آن است که کدام گونه از توجیه برای معرفت ضروری است.^۸

نظریه انسجام صدق، نخست از سوی شماری از فیلسوفان ایده‌آلیست همچون برادلی، بلانشارد و بوزانکه مطرح شد، گرچه بسیاری از فیلسوفان خردگرای بزرگ و سیستم‌ساز همچون لایب‌یتس، اسپینوزا و هگل خواسته یا ناخواسته بدین نظریه تمایل داشته‌اند. افزون بر این فیلسوفان، تنی چند از اعضای مکتب پوزیتیویسم منطقی نیز مانند نویراث و همپل که از نظام‌های ریاضی محض و فیزیک نظریه تأثیر فراوان پذیرفته بودند، به نظریه انسجام روی آوردند. بنابر نظریه انسجام، صدق و کذب یک گزاره به معنای انسجام یا هماهنگی آن با دستگاهی از گزاره‌های دیگر است. گزاره مورد نظر، عضوی از دستگاهی است که از طریق استلزامهای منطقی با سایر اعضای آن دستگاه

ارتباط منطقی دارد. برخی از حامیان این نظریه معتقدند که هر یک از اعضای دستگاه در واقع از اعضای دیگر استنتاج می‌شود؛ همان‌گونه که در یک دستگاه ریاضی می‌توان قضیه‌ای را از قضایای دیگر استنتاج کرد یا قضایای دیگری را از قضیه مورد نظر نتیجه گرفت. بنابراین برای آزمودن صدق گزاره‌ای باید انسجام آن را با دستگاهی از گزاره‌های آزمود.^۹

استاد مطهری نظریه انسجام‌گرایی را به صورت زیر توصیف می‌کند: «عده‌ای گفته‌اند اگر یک فرد تنها را در نظر بگیریم، حقیقت عبارت است از اندیشه‌ای که در ذهن آن فرد وجود دارد و با اندیشه‌های دیگر او سازگار است؛ یعنی اندیشه‌ای که در ذهن شما پیدا می‌شود، اگر با سایر اندیشه‌های شما سازگار درآید و تناقض نداشته باشد حقیقت است، ولی اگر اندیشه‌های شما دیگر شما را نفی کند و با آنها سازگار نباشد، غلط است.»^{۱۰}

۲- نظریه عمل‌گرایی

نظریه دیگر درباره صدق، نظریه عمل‌گرایی می‌باشد که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توسط فیلسوفان آمریکایی چارلز پیرس، ویلیام جمیز و جان دیویی گسترش یافت. این نظریه برای یک سنت فلسفی عینی و متنوع بنیانی و اساسی است که اف. سی. ای. اسکینو، سی. آی. لیس، اف. پی رمزی، و دبلیو. وی. تواین به عنوان دیگر اعضا به حساب می‌آید. این طور نیست که انتظار رود که همه این فیلسوفان به طور کلی در عمل‌گرایی شان توافق دارند یا حتی در همین روایت نظریه عمل‌گرایانه در مورد صدق مشارکت دارند.

ساده‌ترین عبارت در مورد این نظرها این است که این نظریه صدق را با نتیجه مطلوب مساوی می‌داند. «یک گزاره صادق است اگر در عمل مؤثر واقع شود، اگر آن منفعت و فایده‌ای عملی در برداشته باشد.»^{۱۱}

ویلیام جمیز معتقد است که گزاره‌ای صادق است که ما بتوانیم آن را عمل کنیم:^{۱۲} «چیزی که [عملاً] موجب تفاوتی نیست نمی‌توان [از نظر معنا] متفاوت باشد.»^{۱۳}

از دیدگاه پیرس هم گزاره‌ای صادق است که هیچ یک از نتایج تصویری‌اش با آزمون‌ها مغایرت نداشته باشد. این شرط لازم و کافی صدق گزاره‌ها است. در این تعریف از صدق گزاره دو مفهوم به کار رفته است، «نتیجه» و «مغایرت با آزمون»، اگر

مفهومی از «صدق» در تعریف «نتیجه» وجود داشته باشد و اگر گزاره‌ای که با طبیعت مغایرت دارد «نادرست» باشد، حضور این دو مفهوم در تعریف صدق گزاره به دور می‌انجامد.^{۱۴}

نقد نظریه انسجام‌گرایی و عمل‌گرایی

نظریه انسجام‌گرایی در صدق اشکالات فراوانی دارد که بررسی همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است. یکی از اشکالات مهم انسجام‌گرایی این است که این دیدگاه به «نسبی‌گرایی معرفتی» ختم می‌شود. به عبارت دیگر، ما در نظر به انسجام با اصل ذومراتب بودن صدق روبرو هستیم که نتیجه آن نسبی‌گرایی است. اگر بپذیریم که اساساً صدق عبارت است از یک کل، هر یک از اجزای این کل، یک صدق کامل نیست، بلکه صرفاً دارای صدق متنّی / زمینه‌ای (Contextually true) یا به عبارتی مرتبه‌ای از صدق است. ما موجودات محدود نمی‌توانیم تمام صدق را شناسیم، بلکه تنها شناخت بخش و پاره‌ای از صدق برای ما امکان‌پذیر است. در میان مجموعه‌های متعددی از باورها، برخی سازگارتر از سایرین هستند ولی هیچ‌کس صاحب مجموعه باورهایی که دارای سازگاری تام باشد نیست. به یک معنا، تمام باورهای ما کاذب‌اند؛ چرا که هنگامی به صدق دست پیدا می‌کنیم که با شناخت تک تک اجزا و روابط متقابل آنها، صدق را به عنوان یک کل بشناسیم.^{۱۵} در حالی که چنین چیزی ممکن نیست و لذا این نظریه، کثرت‌گرایی (پلورلیسم) معرفتی را که شکلی از نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی است به ارمغان می‌آورد.

در نظام معرفت‌شناسی استاد مطهری، انتقادات جدی بر نسبی‌گرایی وارد است. از نظر ایشان، نسبی‌گرایی اساساً بی‌معناست و نتیجه آن، این ادعای شکاکان است که می‌گویند: «نمی‌دانیم ادراکات ما حقیقت است یا نیست».^{۱۶}

بنابراین، نسبی‌گرا، مطابق بودن ادراکات انسان را با واقع و نفس‌الامر انکار می‌کند، اما از دیدگاه استاد مطهری حقیقی بودن و مطابق با واقع بودن ادراکات انسان (فی‌الجمله) بدیهی است؛ یعنی اینکه همه معلومات بشر - بر خلاف ادعای نسبی‌گرایان - صد در صد خطا نیستند، بلکه این امر در نهایت وضوح، هویداست و نیاز به استدلال ندارد. به عنوان مثال، از جمله این حقایق مسلمة یا بدیهات، «فطریات» است که در ذهن هر کس حتی

خود نسبی‌گرایان موجود است و خود آنها نیز در حاق ذهن به آنها اعتراف دارند. بنابراین نسبی‌گرایان با اعتقاد به اینکه صدق و حقیقت نسبی است، دچار تناقض شده و با این نحو دیدگاه خودشان را نقض کرده‌اند.^{۱۷} به عبارت دیگر، نسبی‌گرایی معرفتی با اشکال «تسافت» و «عدم انسجام درونی» مواجه است و لذا ماهیتی پارادوکسیکال (Paradoxical) و خودشکن دارد.

نظریه عمل‌گرای صدق هم دیدگاهی نسبی‌گرایانه است که وجود هر گونه واقعیت عینی و مستقل از منافع و مصالح را انکار می‌کند. و لذا با توجه به نقدهایی که پیرامون نسبی‌گرایی معرفتی بیان شد، دیدگاه عمل‌گرایانه در باب صدق را هم نمی‌توان پذیرفت. استاد مطهری در بررسی این دیدگاه چندین اشکال به این نظریه وارد کرده است، از جمله اینکه این دیدگاه در همه جا درست نیست؛ چرا که شناخت‌هایی داریم که برای همه ما روشن است و جزء روشنترین شناخت‌هاست و حال آنکه با معیار عمل‌گرایانه قابل تعیین نیست، یعنی با محک عمل نمی‌شود آنها را محک زد.^{۱۸}

۳- نظریه مطابقت

در مقابل دو نظریه انسجام‌گرایی و عمل‌گرایی صدق، نظریه مطابقت (the correspondene theory) وجود دارد که دیدگاه مورد قبول فیلسوفان اسلامی و از جمله استاد مطهری می‌باشد.

بر اساس این دیدگاه، یک گزاره صادق است اگر مطابق با واقعیت باشد.^{۱۹} معرفت‌شناسان ریشه این نظریه را به آثار ارسطو می‌رسانند. ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه اظهار می‌دارد: «کذب این است که درباره آنچه هست، بگوییم نیست یا درباره آنچه نیست، بگوییم هست. صدق این است که درباره آنچه هست بگوییم هست و درباره آنچه نیست، بگوییم نیست.»^{۲۰}

ثوری مطابقت صدق، بر این شهود متعارف ما که صدق مبتنی بر امری عینی (یا مستقل از ذهن) در جهان است حاکم می‌باشد و صدق ناشی از آن امری عینی است. منشأ صدق هیچ باوری توهم یا تصور صرف نیست، بلکه صدق هر باور، شالوده‌ای عینی در عالم واقع دارد و لذا این سخن درستی است که نظریه مطابقت با کاربرد متداول مبتنی بر عقل سلیم ما هنگامی که از صدق سخن می‌گوییم، موافق باشد.^{۲۱} تقریرهای

دیگران از نظریه مطابقت صدق از سوی لاک، مور، پوپر، راسل و... صورت گرفته است. بیان جدیدتر این تئوری به دست تارسکی^{۲۲} ارائه شده است که از پیچیدگی خاصی برخوردار است.

استاد مطهری هم، تعریف قدما از صدق مبنی بر اینکه «صدق یعنی مطابقت با واقع» را می‌پذیرد: «در اصطلاحات فلسفی معمولاً حقیقت هم‌ردیف "صدق" یا "صحیح" است و به آن قضیه ذهنی گفته می‌شود که با واقع مطابقت کند، اما "خطا" یا "کذب" یا "غلط" بر آن قضیه ذهنی گفته می‌شود که با واقع مطابقت نکند... پس "حقیقت" وصف ادراکات است از لحاظ مطابقت با واقع و نفس‌الامر»^{۲۳}.

اشکالات متعددی بر نظریه مطابقت صدق وارد کرده‌اند که به لحاظ تاریخی مهمترین آنها، مسأله «واقع» است؛ واقع در امور تجربی همان شی و امری است که به تجربه درمی‌آید، اما واقع گزاره‌های ریاضی و فلسفی چگونه است و نیز گزاره‌هایی که موضوع یا محمول آنها «کلی» است، آیا واقع هم کلی است؟ که در این صورت با قاعده فلسفی چگونه است و نیز گزاره‌هایی که موضوع یا محصول آن «کلی» است، آیا واقع هم کلی است؟ که در این صورت با قاعده فلسفی مساوت وجود با تشخیص نمی‌سازد و اگر کلی نیست پس چگونه می‌توان آنها را واقع یک گزاره کلی گرفت؟

این مشکل از دیر باز ذهن حکمای اسلامی را به خود مشغول داشته و منجر به طرح ایده «نفس‌الامر» شده است. نفس‌الامر یا مرتبه ثبوت شی، نوعی بسط در معنای متعارف «واقع» است و خلاصه می‌توان گفت نفس‌الامر غیر از واقعیات خارجی و عینی، ظرف ثبوت عقلی محکیات مختلف می‌باشد و در موارد مختلف بر حسب مورد، معقول اول یا ثانی (منطقی یا فلسفی) متفاوت است. راسل هم متوجه است مشکل بوده و از این رو به تفصیل در اقسام واقع می‌پردازد. با این حساب نفی‌الامر اعم مطلق از عالم خارج و اعیان است و حتی به نوعی شامل مفاهیم عدمی هم می‌شود.^{۲۴}

به اعتقاد استاد مطهری هم مهمترین علت روگردانی از نظریه مطابقت همین ابهام معنای «واقع» بوده است که اگر به راه‌حل فلاسفه اسلامی یعنی نفس‌الامر توجه شود، مشکل حل می‌گردد؛ چراکه منظور از آن، اعم از وجود عینی و امر واقع می‌باشد و لازمه دست برداشتن از این تعریف صدق، نفی ارزش واقعی علم و افتادن در ایده‌آلیسم و ذهنیت مطلق است.^{۲۵}

پی‌نوشتها

1- justified true belief.

براساس این تعریف، شخص S به گزاره P معرفت دارد اگر و تنها اگر:

(۱) P صادق است؛

(۲) S باور داشته باشد که P؛

(۳) باور S به P موجه باشد.

برای مثال، چیزم (شیخ معرفت شناسان) ادعا کرده است که شکل زیر شرط لازم و کافی معرفت را به دست می‌دهد:

(۱) S علم به صحت h دارد $Sf = h$

(۲) h صحیح است، S ز را می‌پذیرد

(۳) b از نظر S معلوم است. (رودریک چیزم، نظریه شناخت، ترجمه مهدی دهباشی، انتشارات حکمت، ص ۲۵۳)

این نوع تعریف از معرفت، برای نخستین بار در آثار افلاطون به چشم می‌خورد. وی در رساله «ثای تتوس» بند ۲۰۱، عناصر معرفت را تحلیل کرده و در رساله «متون» بند ۹۸ آن را می‌پذیرد. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴۵۴-۱۴۲۵.

۲- معرفت گزاره‌ای (Proposition knowledge) در مقابل دو نوع دیگر معرفت، یعنی معرفت چگونگی و معرفت از راه آشنایی قرار دارد.

۳- ر.ک: منصور شمس، آشنایی با معرفت‌شناسی، انجمن معارف اسلامی، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۴- برخی از فیلسوفان منطق، تمایز میان فلسفه منطق و منطق فلسفی را نمی‌پذیرند. ر.ک: ای. دابلیو. مور، «فلسفه منطق»، در: نگرشهای نوین در فلسفه، جلد دوم، ترجمه علی‌رضا قائمی نیا و...، کتاب طه، ص ۲۵۴.

۵- برای آشنایی بیشتر مراجعه کنید به: ویلیام پی‌آلستون، فلسفه زبان، ترجمه احمد ایرانمنشی و احمدرضا جلیلی، نشر سهروردی البور ایمن، آینده فلسفه، ترجمه داوود قزایاق‌رندی و محمد باقر عالی، نشر و پژوهش دادار، (بخش فلسفه زبان).

۶- تفکیک میان «معیار صدق» و تعریف آن در آثار شهید مطهری به وضوح دیده می‌شود:

«اینک بفهمیم یک قضیه مطابق با واقع است یا نه، بحث جداگانه‌ای است که کاری به بحث حقیقت (صدق)

- ندارد؛ حقیقت [صدق] مطابق بودن قضیه با واقع است و این تعریف حقیقت است». (مرتضی مطهری، شرح منظومه، انتشارات حکمت، جلد ۲، ص ۳۱۶).
- ۷- پاویل موسر، معرفت‌شناسی، ترجمه سیدعلی طالقانی، نگاه حوزه، ش ۶۸-۶۵، ص ۲۸۲.
- ۸- ر.ک: سایه میثمی، نظریه همسازی و پیوند آن با معرفت تجربی، سروش اندیشه، ش ۶، ص ۱۹۴، محمدتقی فعالی، درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر، انجمن معارف اسلامی، ص ۲۳۴.
- ۹- مرتضی فتحی‌زاده، نظریه انسجام صدق، ذهن، ض ۱۳، صص ۸۲-۸۳.
- ۱۰- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۴۴۸.
- ۱۱- برایان کار، صدق، ترجمه همایون همتی، قیسات، ش ۱۲، ص ۱۷۰.
- ۱۲- ویلیام جمیز، پراگماتیسم.
- ۱۳- سوزان هاک، فلسفه منطوق، ترجمه سید محمدعلی حجتی، کتاب طه، ص ۱۵۴.
- ۱۴- غلامرضا نظریان، دیدگاه‌های چارلز پیرس درباره صدق و اهداف پژوهش، ذهن، ش ۱۳، ص ۱۱۴.
- ۱۵- لوئیس پویمن، نظریه معرفت، ترجمه رضا محمدزاده، اندیشه حوزه ش ۴۱-۴۲، ص ۸۰.
- ۱۶- مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، ص ۱۷۴.
- ۱۷- ر.ک: همان، ص ۱۶۵. و نیز ر.ک: مرتضی مطهری، فطرت، مجموعه آثار، ج ۳، انتشارات صدرا، صص ۴۸۰-۴۷۰.
- ۱۸- ر.ک: مرتضی مطهری، مسأله شناخت، ص ۴۸۱. و نیز، اصول فلسفه و روش رئالیسم، صص ۱۵۷-۱۵۸.
- ۱۹- جان هاسپرس، تحلیل فلسفی، ترجمه مولی اکرمی، طرح نو، ص ۱۱۹.
- ۲۰- ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمه محمدحسین لطفی، طرح نو، ص ۱۵۵.
- ۲۱- لوئیس پویمن، نظریه یا شناخت، ص ۷۶.
- ۲۲- جان هر من رنول و جاستوس بالکر، درآمدی به فلسفه، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، ص ۱۳۶.
- ۲۳- ر.ک: آلفرد تارسکی، مفهوم معناشناختی صدق و مبانی معناشناختی، ترجمه مهدی قوام صفری، ذهن، ش ۵، صص ۹۷-۹۲.
- ۲۴- محسن جوادی، نظرهای صدق، حوزه و دانشگاه، ش ۴، ص ۴۲، ر.ک: مسأله شناخت، صص ۴۴۶-۴۴۸. شرح مبسوط منظومه (۱)، ص ۵۸۴.
- ۲۵- شرح مبسوط منظومه (۱)، ص ۶۱۴.